



سعدی ، شاعر جامع

و مأخذ چند حکایت بوستان

الف: شاعر جامع

۱- قال فیلسوف: «أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا كَانَ لَهُ نِظَامٌ وَعَرَفَهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ».

یکی از مصادیق بارز این گفتار - آثار منظوم و منثور شاعر سخن سنج و نویسنده توانا، شیخ اجل بزرگوار سعدی شیرازی است که از جهت تنوع در شاعری و سرودن انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی و ترجیع بند و ترکیب بند و قطعه و دو بیتی و رباعی و هرگونه شعری که تا روزگار وی شناخته و معمول بوده است، استنادی قوی و سرآمد است به همان گونه که در کلیه اغراض و درونمایه های شعر از قبیل (مدیح، رثاء، عشق، معانی عرفانی، هزل و طبعیت، هجو، اخلاق و حکمت و...) و هرگونه معنی دیگری که آن را تا زمان وی به زبان شعر ادا کرده اند؛ وارد گردیده، از عهده بیان آن بخوبی و کمال برآمده است. گذشته از آن که شاعری ذواللسانین است که علاوه بر آن که با آثار منظوم و منثور پارسی خویش، بر فصاحت زبان فارسی افزوده است، به زبان تازی نیز اشعاری بلیغ سروده است. در کلیات موجود وی قصایدی چند به زبان عربی هست و نیز اشعاری ملمع دارد که از انسجام و سلاست برخوردار است و از استیلای نام وی بر دقایق و ظرایف زبان تازی حکایت می کند.

از لحاظ هنرمندی در نویسندگی نیز استادی علی الاطلاق و به عبارت کامل تر از نظر «جامعیت» لا اقل تا روزگار خویش، در زبان فارسی بی نظیر است. اهمیت وی در این است که وی در کلیه رشته هایی که

- ۵- تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان (متن عربی و فارسی)، با مقدمه و تصحیح و تعلیق، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، هفت + ۵۱۹ ص.
- ۶- فارسی عمومی (آموزش دانشگاهی زبان و ادب فارسی)، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ل + شانزده + ۷۲۲ ص.
- ۷- مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ۴۳۳ ص.
- ۸- جرعه ای از زلال (برگزیده آثار منظوم و منثور فارسی)، تهران، سکه، ۱۳۵۰.
- ۹- تهذیب الاخلاق، یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۱، بیست و هشت + ۱۰۶ ص.
- ۱۰- حکایت اشرف خان و سرگذشت سه درویش، با مقدمه و تصحیح، بازرنگ، ۱۳۷۰.
- ۱۱- تحفة الاخوان (در بیان اصول فتوت و آداب فتیان)، با مقدمه و تصحیح و تعلیق [متن پارسی]، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، بیست و یک + ۱۳۳ ص.

- آقای دکتر سید محمد دامادی از جمله استادان دانشمند و متبحر زبان و ادب پارسی هستند، و آثار ارزشمند و مفید بسیاری به صورت تألیف، تصنیف و ترجمه از ایشان انتشار یافته است. گذشته از مقالات و رساله های کوتاه و بلند، تعدادی از آثار ایشان به شکل کتاب تدوین و طبع شده، که کتاب شناسی آن هادرزیر آورده می شود:
 - ۱- ابوسعید نامه (زندگی نامه ابوسعید ابوالخیر: ۳۵۷-۴۴۰ هـ.ق)، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، یازده + ۳۲۵ ص.
 - ۲- شرح بر ترکیب بند جمال الدین محمد بن عبدالرزاق در ستایش پیامبر (ص)، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، یازده + ۳۹۲ ص.
 - ۳- شرح بر مقامات اربعین (یا مبانی سیر و سلوک عرفانی)، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، سی و شش + ۳۷۶ ص.
 - ۴- کتاب المسائل ابن عربی، با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰، سی و سه + ۲۱۱ ص.

وارد شده، آثارش طراز اول است و اثر ضعف و سستی در آثار وی ملاحظه نمی‌شود؛ در حالی که در میان شاعران و نویسندگان دیده یا خوانده‌ایم که آثارشان از حیث قدرت و کمال و نفوذ و تأثیر به یک پایه و مایه نبوده^۲ و به اصطلاح علمای قدیم بلاغت، غث و سمین و به عبارت صاحب تذکره تحفه سامی «شترگره»^۳ در اشعارشان آشکار است. اما سعدی از حیث توانایی بیان معانی و مضامین - شاید بخاطر تحقق بر همه مراتب و مقامات علمی و عملی و طی مراحل سیرو سلوک از بدایت تا نهایت - و بالا رفتن از نردبان ضعف‌ها و نقص‌های بشری و ملاحظه عالم انسانی از ارتفاع معنوی، شاعر و نویسنده‌یی رسید - المنهج و متنبک از طریق اوج بوده است که با اقتباس از افکار و استفاده از معانی و آثار حکما و شعرا و فصیح‌های اسلامی و ایرانی، در نظم و نثر نه تنها در طریق تقلید گام ننهاد، بلکه به آفرینش سبک و شیوه‌یی خاص توفیق یافته که ملاک و میزان شناخت صحت و سقم آثار و معیار فصاحت و بلاغت و انگاره و دستمایه سخن سنجان و سبک‌شناسان و آگاهان به دقایق و ظرایف زبان فارسی می‌تواند قرارگیرد.

سهولت و امتناع

۲- در کتب بلاغت آمده است که هرگاه شاعر یا نویسنده، به گونه‌یی شعر بسراید و یا نثر بپردازد که خواننده یا شنونده چنین پندارد که با آسانی نظیر آن را می‌تواند بی‌آورد اما در عمل نتواند^۴، شیوه سخن او را به صفت سهل و ممتنع یاد کرده و امتیاز سخن او را ستوده‌اند. این تعریف قدما از نظر نقد ادبی و از جنبه فنی چنین تعبیر می‌شود که شاعر یا نویسنده، حدود الفاظ و جانب معانی را چنان نگاه دارد که شعر یا نثر او در عین روانی و سهولت، زیبا و متناسب باشد و در عین زیبایی و تناسب، روان و لطیف و جمع این دو ویژگی با یکدیگر کار آسانی نیست و به اصطلاح اهل منطق دوحذین (Dilemme)^۵ است. یعنی از دو قیاس تشکیل یافته که هر دو عیناً به یک نتیجه منجر می‌شود. زیرا هرگاه شاعری خواسته باشد اشعار خویش را از صنایع بدیعی سرشار سازد و به اصطلاح الفاظ را زیبا و متناسب بیاورد، بر عموم نمی‌تواند جانب معنی را از نظر فصاحت و سهولت بیان مراعات کند. عکس آن نیز صحیح است. چه هرگاه بخواهد معانی اشعار او روان و فصیح باشد، رعایت جوانب لفظی دشوار می‌گردد^۶. در زبان فارسی، شاعرانی که بیشتر جانب معنی را گرفته‌اند، معمولاً مراعات الفاظ و تناسب صنعتی کلام را نادیده انگاشته‌اند؛ مانند مولانا^۷ و آنان که به الفاظ پرداخته‌اند، از معنی غفلت کرده‌اند مانند رشیدالدین و طوطا و به هر حال جمع میان این دو بسیار دشوار است. اما در میان شاعران و نویسندگان فارسی زبان، سعدی در شمار معدود اشخاصی است که هم در زمینه شعر و هم در قلمرو نثر، گاه چند صنعت را با هم آورده است اما آن قدر روان و ساده که خواننده و یا شنونده تنها در سایه دقت و آشنایی با اسلوب خاص سخن وی قادر است متوجه جنبه صنعتی کلام او گردد. بدین گونه که وی همان کلمه‌یی را که برای بیان معنی لازم است توأم با یک یا دو صنعت انتخاب کرده است در حالی که بر عموم کلمه‌یی که برای بیان صنایع لازم

می‌باشد مشکل است که همان کلمه‌یی بتواند باشد که برای بیان معنی لازم است. به این عبارت گلستان نگاه کنید که شیخ دو صنعت تضاد و ایهام را به همین صورت آورده است.

«وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟»^۸
در این عبارت خردی و درشتی به قرینه تضاد آمده، در عین آن که خردی به صنعت ایهام هم به معنی خرد مقابل درشت است و هم به معنی دوران کودکی. و علمای فن بلاغت، تنها این گونه صنایع را پسندیده داشته‌اند زیرا اصل در کلام، معنی است و اگر کلام به هر صورتی ترکیب شود که یا معنی مفیدی نداشته باشد یا معنی خود را با آسانی نرساند، آن را فصیح و بلیغ نمی‌خوانند. علاوه بر آن که سعدی با نگارش این قبیل داستان‌ها ثابت کرده است که در افسانه‌نویسی می‌توان با رعایت زیبایی نثر، حدود زبان فارسی را از جهت کاربرد لغت، متعادل نگاهداشت و کوتاه و زیبا نوشت و یا این شعر از غزلیات او:

ندانم از سروپایت کدام خوب‌تر است

چه جای فرق، که زیبا ز فرق تاقدمی^۹
که علاوه بر مراعات شیوایی و رسایی و انسجام و روانی - چند صنعت بدیعی را در آن یک جا جمع آورده است:

۱- تجاهل عارف: (ندانم از سروپایت...)

۲- جناس تام: (ما بین فرق، فرق)

۳- مراعات نظیر: (سروپا)

۴- تضاد و مطابقه: (از فرق تا قدم)

و یا عبارت مقدمه گلستان «فرش باد صبا را گفته، تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد»^{۱۰} که در آن چندین صنعت را با یکدیگر جمع آورده است:

۱- تشبیه و استعاره: «فرش باد صبا، فرش زمردین،

دایه ابر بهار، بنات نبات، مهد زمین)

۲- سجع: (گسترند، پرورد)

۳- مراعات نظیر: «فرش و فرش و دایه، مهد،

پرورش)

۴- موازنه: (باد، ابر، فرش، مهد)

۵- جناس ناقص و شبه اشتقاق: (بنات، نبات)

به هر حال لطف تعبیر و دقت خیال سعدی به صورتی است که ادراک زیبایی و دریافت تناسب الفاظ و معانی، نیازمند باریک اندیشی و دقت و مطالعه مداوم و استمرار آشنایی با سبک نویسنده‌گی و شیوه شاعری او است.

۳- سعدی با نگارش گلستان و مجالس خمسه، ثابت کرده است که در نویسنده‌گی هنرمندی پرمایه است، علاوه بر آن که در این کتاب (گلستان) وی به تجسم عالم وجود با تمام تناقضات موجود در آن - بدون کم یا زیاد همچون نقاشی زبردست، در قالب ابواب و حکایات، پرداخته است و نثر گلستان نه تنها یک نثر خوب و معروف و شناخته شده زبان فارسی است بلکه نمونه‌یی است در نوع خود یکتا و توان گفت که در زبان فارسی نظیر ندارد.

۴- در زمینه مثنوی سرایی - کتاب بوستان او - یکی از چند منظومه و شاید کامل‌ترین منظومه‌های اخلاقی

و مشهور زبان فارسی است. وی در این اثر به تصویر جهانی که ابناء آدم در قرون و اعصار همواره آرزومند تحقق آن بوده‌اند - یعنی جهانی که باید باشد و نه دنیایی که هست - همت خویش را مصروف داشته و در این زمینه تا آن جا که در توان شاعری مفلک و مبتکر بوده است، گفتنی‌ها را گفته است.^{۱۱}

از آنجا که بازگشت همه فضایل اخلاق بر عموم به دو فضیلت عدل و احسان وابسته است، وی دو باب نخست بوستان خویش را بترتیب، ویژه «عدل و احسان» ساخته و با سرودن حکایات منظوم در این زمینه، به زدودن بدعت‌های سیئه و برانداختن رسوم جانره، از ذهن خوانندگان این اثر جاویدان قیام نموده؛ علاوه بر آن که آبادانی کشور و آسودگی رعیت^{۱۲} و لشکری^{۱۳} را هدف آمال و مقاصد خود قرار داده است و از کار ملوک و عاقبت آن‌ها پندها گرفته و سخن‌ها گفته است که می‌تواند قواعدی در قطع ایادی ظلم و رفع لوای عدل محسوب گردد.

۵- در زمینه سیاست خارجی بر این اعتقاد است که با دلی آگاه و چشمانی بینا باید نگران حرکات و سکنات ملوک اطراف و عمال آن‌ها بود و در هر یک از ممالک بیگانه باید منهبان و جاسوسان داشت که اخبار آن ممالک را برای فرمانروا مرتب بفرستند.^{۱۴}
۶- سعدی شاعری حق شناس است، حقوق ممالحت را هرگز از یاد نمی‌برد. از محبت و احسان بزرگان در حق خویش، همواره منتون و قدردان است.^{۱۵} و از مسامحه و قصور آنان در حق خویش رنجیده و خشمناک نگردیده^{۱۶}؛ ابانی روزگار خاصه صاحبان رتبه و جاه و مال و ثروت را بخاطر کوتاهی و قصور در حق خویش، نکوهش و سرزنش نکرده است.^{۱۷} و بر ترحم به صبیان و توقیر مشایخ همواره انگشت تأکید نهاده است.^{۱۸}

وی هر چند نکونامی و بلندنامی را بااستحقاق طالب بوده و به شرایط و لوازم آن وقوف کامل داشته و در تحصیل آن جد بلیغ می‌ذول گردانیده است اما هرگز از آن گونه اشخاص فرومایه بی‌آزم و بی‌ایمان نیست که هوس تألیف و تصنیف و سودای بلندنامی و شهرت دسر دارند^{۱۹} و به جای آن که بنیه علمی و سرمایه ادبی خویش را تقویت کنند، به مؤلفات دیگران دستبرد زده، مواضع مهم و باارزش آثار دیگران را به نقاط گاه بعینه و بدون کم و زیاد و زمانی با تبدیل لباس و تغییر عبارت - انتحال کرده، آن را به خود نسبت داده‌اند.^{۲۰} بلکه از آن گونه دانشمندان متعق و شاعران پرهیزگار است که هرگز زیر بار این خیانت‌ها و رسوایی‌ها نمی‌روند و آثار او حاصل سوخت زیت دماغ و فکر و نوباوه طبع زاده قریحه خداداد او است و خود از این معنی آگاهی دارد و خدای را سپاسگزار است.

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌یی، سعدی
سپاس‌دار که جز فیض آسمانی نیست
بدین صفت که در آفاق صیت شعر تورفت

نرفت دجله که آبش بدین روانی نیست^{۲۱}
۷- سعدی از آن کسان نیست که آن قدر به جد مشغول گردیده‌اند که از هزل و مزاح و طیبیت بدور افتاده‌اند.^{۲۲} او دقت فهم و ادراک را با رقت ذوق و احساس بهم آمیخته است. او نیک می‌دانسته است که

علاوه بر فهم نکته یاب، دلی حساس هم باید داشت. هر چند همواره منطقی پذیر بوده و براهمیت آن انگشت تأیید و تأکید نهاده، اما آدم های تو خالی و بی دانش را تاب نیاورده^{۲۳} و هر گاه فردی به جای دانش، وقاحت اندوخته داشته است، از گزند طعنه و ملامت وی - با لطفانی آمیخته به ظرافت - در امان نمانده است.^{۲۴} هر چند خود را نیز یافته جدا یافته ندانسته و پا به پای افراد بی نوحه گام برداشته و راه پیموده است^{۲۵}؛ اما حرف، ناروا را از هر دهانی بیرون آمده، تحمل نیاورده^{۲۶} و هذیان های عاری از منطق افراد بی پایگاه و بدور از دانش را که همواره خواسته اند سری در هر سودا بچینانند، نهنسندیده است^{۲۷} و خود بدین خصیصه وقوف تام داشته است آن جا که گفته است:

بگوی آنچه دانی که حق گفته به

نه رشوت ستانی و نه عشو ده

طمع بند و دفتر زحمت بشوی

طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی^{۲۸}
۸- سعدی از آن آراستگان صاحب دل و وارستگان از کدورت آب و گل است که می داند آدمی از نقص و عجز مفلور، هیچگاه برکنار نبوده و در همه احوال در معرض سب و نسیان و وسوسه دیو و دمدمه و فریب شیطان قرار دارد از این رو به دعا از خدا خواسته است که:

خدایا تو بر کار خیرم بدار

و گر نه نیاید زمین هیچ کار^{۲۹}

نفوذ بالله من الغرور و الغفلة فان الاعتزاز بالله اعظم من الاعتزاز بالذنب قال الله تعالى: «فلا تفرنکم الحیوة الذنبا ولا یفرنکم بالله الغرور»^{۳۰}

۹- سعدی را باید یکی از اوصالان بارگاه حقیقت و عارفان به اسرار خلقت و راهنمایان طریقت و فضیلت شمرد. وی در روزگاری تاریک و ناگوار که امید خوشبختی و آسایش و ترقی از مردم سلب گردیده بود، همچون حکیمی بینادل به میدان عمل قدم گذارده و فضیلت و شرافت فطری وی به همراه نیرومندی اندیشه و قوت بیان اعجاز آمیز او در باره نکات علمی و سیاست و حکمت و اخلاق و عبادت و تاریخ و حکایت و مسایل روان شناسی و امثال سائره و وصف مناظر و اهمیت شرافت انسانی و زهد و پارسایی و نصایح و حکم و غیره - دقت ایمن نوع بشر خاصه ایرانیان را به آراء خویش آنچنان معطوف ساخت که در آیامی عاری از شادمانی و کامیابی - همدم و محرومی تسلیت بخش برای روندگان طریقت و پناهگاهی مطمئن برای دل شیدای خردمندانی گردیده که قیای اطلس آن کس که از هنر عاری است را به نیم جو نمی خریده اند.

بنیاد فلسفه او - که آتش عشق و فضیلت را در دل های پاک و روشن پیروان دانا و باوفای خویش - افروخته نگاه داشته است، آمیخته بی از ایمان راسخ، طهارت روح و آداب اسلامی و ویژگی های فرهنگ ایرانی است که فضایل نظری و عملی اخلاقی باکمال لطافت در آن متجلی است و هدف از آن استوار ساختن بنای زندگانی ایمن نوع آدم بر شیوه متین و محکم خردمندانه و انسانی است.

۱۰- سعدی به شهادت آثار منظوم و منثور وی و نیز شیوه زندگانی او به موجب «شهادت الاعمال اعدل من

شهادت (مساوی) الرجال»^{۳۱} در شمار افرادی است که معتقدند شجره حکمت و حیات، میوه اش نعمت و نجات است. وی به ثمره حقیقی علم که تهذیب اخلاقی و علو طبع و تصفیة روح است، واصل گردیده و خویشتن را به اتکای معلوماتی که دارا بوده - هرگز سزاوار بالاترین مقامات و برخورداری از بهترین زندگانی ها نشموده است^{۳۲} و شاید بدین مناسبت از سردرد گفته است:

که مرد، ار چه دانا و صاحب دل است

به نزدیک بی دانشان جاهلست

چو بینی که جاهل به کین اندراست

سلامت به تسلیم ولین اندراست^{۳۳}

و چون خود را از تمتعانی که شایستگی برخوردار می از آن ها را داشته - محروم دیده است نه تنها زبان به کله یا شکایت نگشوده است^{۳۴} بلکه شعاع بصیرتش از آن نافذتر بوده است که سراب مآذیات فریبش دهد تا به منتقت مالی را فراهم آرد و به خست نگه دارد و به حسرت بگذارد و منزل به دیگری پردازد.^{۳۵}

۱۱- تحقق سعدی به اوصاف انسانی، موجب گردیده است تا از صفاتی چون کبر^{۳۶} و فخر و جبروت^{۳۷} و حب مدح و ثنا^{۳۸} و طلب استعلا و استیلا بر کافه^{۳۹} مردم بر کنار مانده، خویشتن را از صفات شیطانی چون حسد^{۴۰} و بخی^{۴۱} و حيله و خداع^{۴۲} و امر به فساد و منکر^{۴۳} و غش و نفاق^{۴۴} و دعوت به بدی و ضلال محفوظ دارد و صفات بهیمی چون شره و حرص بر قضای شهوت بطن و فرج^{۴۵} و دزدی^{۴۶} و اکل مال ایتم و جمع حطام دنیا را ناپسند شمرد و صفات سبعی چون غضب^{۴۸} و حقد و هجوم بر مردم^{۴۹} و دشنام^{۵۰} و ضرب و قتل و استهلاك اموال^{۵۱} آن ها را نکوهش کند علاوه بر آن که وجود این قبیل اوصاف را باعث تشویش دل و تسوید قلب و تنگیص^{۵۲} عیش آدمی دانسته، تنها راستی را موجب رضای خدا^{۵۳} و اطاعت و بندگی راستین او را موجب نزول در حرم کبریای الهی و شرط ورود در ریاض راحت و معدن عز و کرامت بداند.

۱۲- معین الدین ابوقاسم جنید شیرازی، مؤلف کتاب ارجمند «شد الزار فی حظ الاوزار عن زرار المزار» که در سال ۷۹۱ هـ. ق. - و درست یک قرن بعد از درگذشت سعدی به تالیف کتاب خویش پرداخته است، در آخر کتاب خویش - بیان زندگنامه سعدی را حسن ختام کتاب خویش قرار داده است. نظر به این که به ظن متأخر به یقین - قدیم ترین کسی است که درباره او سخن رانده - و من بنده در مصادر و مآخذ راجع به سعدی سخنان صاحب شد الزار را ندیده است که تاکنون کسی از محققان و پژوهندگان بدان اشارتی کند، عبارات وی را درباره سعدی در اینجا می آورد. تا بر یادداشت های دیگران درباره سعدی تنمیمی باشد:

«کان من افاضل الصوفیة المجاورین فی بقعة الشیخ الکبیر ابی عبدالله رحمه الله علیه... ذا حظ تام من العلوم و نصیب وافر من الآداب، مرتاضاً، مجاهداً للنفس قد فتح الله تعالی علیه ابواب المعرفة من بدایة أمره، فكان یتکلم فی الاحوال المختلفة و الاوصاف المتفرقة و اکثر اشعاره فی واقعات الطریق و آفات السالک و لکلامه ظاهر یحفظی به العوام و باطن یدرکه اولوا الفطن و الأفهام موزون بمیزان أهل الطریفة

مکتوبه فیه أسرار الحقیقة، قد سافر البلاد و جال فی الاقالیم و حج بیت الله تعالی مراراً مایشیا و طاف حوالیه حاسراً حافیا و وقفت له و فائق و دخل بیت الاصلام بسویمات فکسر الصم الاکبر بها و رأى الشیخ الکبار و أدرك أولیاء الله کثیراً و صحب الشیخ شهاب الدین عمر السهروردی و کان معه فی السفینة و قبل کان یسعی الماء بیوت المقدس و بلاد الشام مدة مبدیة حتی رأى الخضیر علیه السلام فأرواه من زلال الإفضال و الإنعام و لما رجع إلی شیراز استقامت أحواله و أعماله و أدرك من الکرامه ما لا یدرکه أمثاله و نال جاهاً رفیعاً و عزاً منیعاً و اتخذ خاتماً یطعم فیه الفقراء و المساکین و یقصد طوائف المسلمین ینال رواتب إحسانه الخواص و العوام و یصیب من سباط إنعامه، الطیر و الوحش و الانعام، و جرى بینة و بین الامیر اصیل الدین عبدالله (متوفی ۶۸۵ هـ. ق) شیخ. فرأى الامیر فی منامه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعاتبه علی ذلك فلما انتبه جاء إلی الشیخ فاعتذر إلیه و استرضاه، و له کرامات جرت به الالسنه و ملیت منها الامکنه، توپى فی سنه إحدی و تسعین و ستمائة و دوفی فی صفة خانقاه العالیة، و من جملة آیاتیه السائرة الی الاخط فیها حالی و کانه ینطق بها عن لسان عجزی و ابتهالی:

رهی نمی برم و چاره یی نمی دانم

بجز محبت مردان مستقیم احوال

مگر که صدر نشینان بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صف نعال^{۵۴}

در تاریخ ادب و فرهنگ ایران، کسی که او را اغلب از فرط محبت - و نه از بیم سیاست و عقوبت - ستایش کرده باشند - بسیار بسیار نادر و در حکم معدود کالمعدوم است و بی گمان سعدی یکی از آن معدودها و نادره هاست که آثار او - به مصداق آیه شریفه قرآن کریم «فاما الزید فیدهب جفاة و اما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض»^{۵۵} - مهر جاودانگی و تخلید خورده است و تا نامی از ایران و نشانی از ایرانیان و زبان فارسی در بهته جهان هستی باقی است، سعدی و آثار او، مورد احترام و اعتبار قاطبه ایرانیان خواهد بود. (مرده آنست که نامش به نکویی نبرند.)

ب - مآخذ چند حکایت بوستان

۱۳- در باب چهارم بوستان (تواضع) چنین می خوانیم:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز گرمابه آمد برون بایزید

یکی طشت خاکسترش بی خیر

فرو ریختند از سرایی به سر

همی گفت شوریده دستار و موی

کف دست شکرانه ملان به روی

که ای نفس من در خور آتشم

به خاکستری روی در هم کشم؟^{۵۶}

غزالی در کتاب «احیاء علوم الدین» چنین آورده است:

«مر بعض الشیوخ فی شارع فصّب علی رأسه طشت من رماد فسجد لله تعالی سجدة الشکر. فقیل له ما هذه السجدة؟ فقال: كنت أنتظر ان تصب علی النار، فالإقتضار علی الرماد نعمته» و در اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید نیز چنین می خوانیم:

«آورده اند که شیخ (ابوسعید ابوالخیر) روزی در

نشابور با جمعی بسیار به کویی می رفتند، زنی پاره یی

خاکستر از بام بینداخت، بعضی از آن بر جامه شیخ افتاد. شیخ از آن متأثر نگشت. جمع در اضطراب آمدند و خواستند که حرکتی کنند با صاحب خانه. شیخ ما گفت: آرام گیرید. کسی که مستوجب آتش بود با او به خاکستر قناعت کنند، بسیار شکر واجب آید...»^{۵۷}

۱۴- در باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) چنین می خوانیم:

سه کس را شنیدم که غیبت رواست
وزین درگذشتی، چهارم خطاست
یکی پادشاهی ملامت پسند
کزو بر دل خلق بینی گزند
حلالست ازو نقل کردن خبر
مگر خلق باشد ازو برحذر
دوم پرده بر بی حیایی متن
که خود می درد پرده خویشتن
ز حوش مدار ای برادر نگاه
که او می درافتد به گردن به چاه
سوم کز ترازوی ناراست گوی

ز فعل بدش هرچه دانی بگویی^{۵۸}
غزالی در فصل «الأعداء الرخصة فی الغیبه»
از کتاب «احیاء علوم الدین» چنین آورده است:
«أترعون عن ذکر الفاجر أهلكوه حتی يعرفه الناس
أذکروه بما فیهم حتی یحذره الناس، وکانوا یقولون ثلاثة
لاغیبة لهم: الإمام الجائر والمبتدع والمجاهر
بفسقه»^{۵۹}

و در جای دیگر احیاء علوم الدین، چنین آمده است:

«قال الحسن: ثلاثة لاغیبة لهم، صاحب الهوی و
الفایسق المعلن بفسقه و الإمام الجائر»^{۶۰} و ابو عثمان
جاحظ بصری (۲۵۵ - ۱۶۰ هـ. ق) در رساله «کتمان
السرو و حفظ اللسان» آورده است که «الفایسق لاغیبة
له»^{۶۱}

و ابو حیان علی بن محمد بن عباس التوحیدی
(در گذشته در سال ۴۰۰ هـ. ق.) در کتاب «الخصائر
والذخائر» آورده است: «بهنین حکیم، عن ابیه، عن
جدّه، أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: لیس لفایسق
غیبة»^{۶۲} در کتاب فیض القدر فی شرح الجامع
الصغیر، نیز در فقره یی به صورت «لیس للفایسق
غیبة»^{۶۳} و در موردی دیگر به صورت: «من لا حیاة له
فلاغیبة له»^{۶۴} آمده است.

۱۵- در کتاب بوستان در باب اول درباره شیطان،
سعدی داستانی آورده است که به این شرح است:
ندانم کجا دیده ام در کتاب

که ابلیس را دید شخصی به خواب
به بالا صنوبر به دیدن چو حور
چو خورشیدش از چهره می تافت نور
فراقت و گفت ای عجب این تویی؟
فرشته نباشد بدین نیکویی

تو کاین روی داری به حسن قمر
چرا در جهانی به زشتی سمر
چرا نقشبندت در ایوان شاه
دژم روی کرده است و زشت تباہ
شنید این سخن بخت برگشته دیو
به زاری برآورد بانگ و غریو



به پیغامبری برگزید و شرف مکالمه بیواسطهات
بخشید؟ من آفریده یی گناهکار از آفریدگان خدا
هستم و بر آن سرم که توبت کنم. برو نزد خدا شفاعت
کن تا گناه مرا بخشیده، توبه ام را بپذیرد. موسی قبول
کرد. و چون به کوه طور رفت و با خدای عزوجل سخن
گفت و خواست از کوه فرود آید. خدا او را گفت:
امانت را ادا کن. موسی گفت: پروردگارا ابلیس
خواستار بخشایش گناه و پذیرش توبه از جانب تست.
خدا بر موسی (ع) وحی فرستاد که نیازت را برآوردم.
به ابلیس بگوی تا بر گور آدم سجده کند و توبه او
پذیرفته شود. موسی در دیدار با ابلیس گفت: حاجت تو
را برآوردم اما تنها باید به فرمان حق بر گور آدم سجده
آری تا گناهانت بخشوده گردد. ابلیس درخشم شده،
استکبار کرد و پاسخ داد: من که بر زنده اش سجده
نبردم. هرگز بر مرده اش سجدو نخواهم برد.^{۶۵}

و به نقل از وهب بن منبه آورده است که می گوید:
«خدای را برهیزگار باش و بر شیطان، آشکارا لعنت
مفرست، در حالی که دوست نهان و فرمانبردار وی
می باشی.»^{۶۶}

اکنون که سخن بدین جا رسید، خاتمه را به شعر
سعدی، رطب اللسان می سازم:
سعدیا بسیار گفتن، عمر ضایع کردنت
وقت عنبر آوردن است، استغفرالله العظیم

یادداشتها

۱. ابو حیان توحیدی (در گذشته در ۴۰۰)، البصائر والذخائر ص ۱۳۱.
۲. برای مثال در شرح احوال حکیم قاضی (۱۲۷۰-۱۲۲۲ هـ.

که ای نیکبخت این نه شکل من است
ولیکن قلم در کف دشمن است^{۶۵}
و در باب نهم (توبه و راه صواب) نیز حکایتی
آورده است بدین مضمون:

یکی مال مردم به تلبیس خورد
چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد
چنین گفت ابلیس اندر رهی
که هرگز ندیدم چنین ابلهی
ترا با من است ای فلان آشتی
به جنگم چرا گردن افراشتی
دریغ است فرموده دیو زشت

که دست ملک بر تو خواهد نوشت^{۶۶}
می دانم که عرفا درباره شیطان سخنانی دارند
یکی آن که «از راهه پرسیدند: خدا را دوست داری؟
گفت: دارم. گفتند: شیطان را دشمن داری؟ گفت: نه،
گفتند: چرا؟ گفت: از دوستی رحمن پروای دشمنی
شیطان ندارم.»^{۶۷} دیگر آن که حلاج و عین القضاة و
احمد غزالی، حتی وی را از آن سبب که حاضر نشد به
خدا سجده کند، تحسین کرده اند و جوانمرد و عاشق
حق خوانده اند.^{۶۸} در الهی نامه عطار نیز، بحثی درباره
عشق ابلیس به حق هست.^{۶۹} و حسین بن منصور
حلاج گفته است که: «ماصحت الفتوة إلا لأحمد و
إبلیس»^{۷۰}

غزالی نیز در کتاب احیاء درباره ابلیس روایاتی
آورده است که ترجمه برخی از آنها اینست:
روایت شده است که ابلیس، موسی (ع) را دید و
بلو گفت: ای موسی تو همان کسی هستی که خداوندت

ق = ۱۸۵۲ م - ۱۸۰۷ م) آمده است که: «هنگامی که قاتی در سن هفت سالگی در مکتب خانه بوده - کوزه آبی داشته و برای این که با کوزه دیگر شاگردان عوض نشود، این بیت را بر روی آن نوشته است:

این کوزه ز میرزا حبیب است

بک پول ز کوزه گر خریدم است
و این اولین شعر قاتی است. زمان مرگ حکیم نیز آورده اند که یکی از مشرعیان برهالین او بوده، و چون وی را در حال احتضار می بیند، می گوید: شما از نوشیدن باده و بوئیدن ساده و کارهای خلاف شریعت، خودداری نداشتید، خوبست در این موقع که هنگام رحیل است، توبه کنید. قاتی نگاهی به وی افکنده و... این بیت را گفته و جان به جان آفرین تسلیم می کند:

شمرنده از آنیم که در روز مکافات

انسیر خور عسو تو نکردیم گناه
(دیوان قاتی ص ۹، ۱۰ چاپ سنگی، شیراز)
و سخن شجاعان دادند که فروغ لفظی و معنوی میان اولین و آخرین شعر قاتی را «فناوت از زمین تا آسمان است».

۳. سام میرزا صفوی (بنا به نقل حبیب السیر تولد ۹۸۳ - ۹۲۳ هـ ق) در تحفه سامی ص ۱۰۴ در ذیل احوال «مولانا لسانی» می نویسد: «... اشعار او شتر گر به واقع شده چه یک غزل او که تمام خوب باشد، کم است».

۴. رشیدالدین و طوطا (متوفی در ۵۷۳ هـ) در مورد «سهل و مستمع» چنین نوشته است: «شعری که آسان نماید اما مثل آن دشوار توان گفت در تازی بفراس (۳۲۰-۳۵۷ هـ ق) و بحرتری (۲۸۴-۲۰۶ هـ ق) را این جنس چهار و در پارسی امیر فرخی را. حدائق السحر چاپ عباس اقبال ص ۸۷. در میان آثار قدما، اصطلاح سهل و مستمع، تنها در بیان کیفیت اشعار فرخی، در تذکرها بکار رفته است. از جمله لهاب الالباب ج ۲ ص ۲۸۲؛ تذکره دولتشاه ص ۵۵؛ مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۲۹ (فرخی سیستانی، دکتر یوسفی ص ۵۲۵).

5. Easy to understand, but impossible to imitate, seemingly easy but really inimitable.

۶. قالب و فرمول این قیاس آنست که اول می گویند امر دایر بین دو امر است و در هر دو صورت، مقصود حاصل است. البته در کتب منطقی ذکر کرده اند که شرط صحت دیلم اینست که امر فقط دایر بین دو احتمال باشد و شق سوم نداشته باشد یعنی مقدمه اول آن به صورت شرطی منفصل حقیقی باشد و نتیجه هم برآستی از هر دو مقدمه با یک درجه استواری استنتاج شود و قابل رد کردن نباشد.

۷. شاید یکی از وجوه دقیق بیان صعوبت شعر و شاعری، گفتار حطینه (تولد ربع اخیر قرن ششم میلادی و وفات سال ۵۹ هـ) بدوران خلافت معاویه - که با وجود قلت منزلت و غموز نسب و حقارت در ایام صباوت، از فحول شعرای متمدن جاهلی و متصرف در جمیع فنون شعر از مدیح و هجا و فخر و تسیب و مجید در همه این فنون) بهنگام وفاتش رسیده، از او وصیتی خواستند و او گفت:

الشعرُ صعبٌ و طویلٌ سلْمٌ
إذا ارتقى فيه ألبذی لا یسلمُ
زلت به إلی الخبیضِ قلمُ
والشعرُ لا یسطیعُه من یظلمُه
یرید أن یشربُه فیسبیه
ولم یرزل من حیث یتأبى یشریه
من یشم الأعداء یقی مینه

(دیوان الحطینه/ ۳۵۶ و المحاسن و المسموی/ ۲۶۷)

۸. برای مثال می توان این ابیات را در کتاب شریف مثنوی،

باستنهاد گرفت:

قافیه اندیشم و دلدار من
گویدم منندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من
قافیه دولت نویسی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن
حرف چه بود خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زدم
تا که بی این هر سه با تو دم زدم
(مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون دفتر ۱، بیت ۱۷۲۷ تا ۱۷۳۰ ص ۱۰۶)

و با این ابیات مولانا را:

معنی تو صورتست و عاریت

بر مناسبت شادی و بر قافیت

معنی آن باشد که بستاند ترا
بی نیماز از نقش گرداند ترا

معنی آن نبود که کور و کر کند
مرد را بر نقش عاشق تر کند
(مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون دفتر ۲، بیت ۷۱۹ تا ۷۲۱ ص ۲۸۶)

۹. گلستان سعدی، باب ششم در وصف و پیری، ص ۱۰۶ چاپ دکتر مصفا.

۱۰. کلیات سعدی، چاپ دکتر مصفا، غزلیات ص ۶۰۹، از غزلی به مطلع:

مرا تو جان عزیز می و یار محترمی
به هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی

۱۱. شعر شادروان حسن و توق (وتوق الدوله) در منظومه تقدیر وی به خاطر می آید که گفته است.

گفتن نناگفتنیها مشکل است
نیست این کار زبان، کار دل است

(دیوان حسن و توق، ص ۷۰)

۱۲. الریة ج رعایا: القوم، عامه الناس الذین علیهم راع، رعیة ورعایا الملك: الخاضعون لاولیاه، ومنه «رعیة الاسقف» و نحوه. «المنجد»

خدا ترس را بر رعیت گمار
که محماری ملک است، پرهیزگار

ریاست به دست کسانی خطاست
که از دستشان، دستها بر خداست

(بوستان، چاپ قریب، ص ۱۵، باب اول)

۱۳. سیاهی در آلودگی خویش بدار
که در حالت سختی آید به کار...

چو دارند گنج از سیاهی دریغ
دریغ آیدش دست بردن به تیغ

چمه سردی کند درصاف کارزار
که دستش تهی باشد و کار، زار

و در گلستان آمده است: «سلطان که به زر بر سیاهی بخیلی کند، با او به جان جوانمردی نتوان کرد» (گلستان، باب اول، ص ۳۲، چاپ قریب)

۱۴. آنچه امروز محض مثال می گویند: «هر گاه جهانگردی بیگانه از یک دهقان در باره آتش کوره سؤال کند، در واقع اطلاعاتی در باره شدت جهت باد جمع آوری می کند» و یا آن که می گویند:

«مواظب حشره شناسان خارجی باشید، زیرا آنها می توانند جاسوس باشند» سعدی در این مقوله چنین سروده است:

غریب آشنا باش و سیاح دوست
که سیاح جنداب نام نکوست

نکردار ضعیف و مسافر عزیز
وز آسبیشان بر حذر باش نیز

زیبگانه پرهیز کردن نکوست
که دشمن نتواند بود در روی دوست

(بوستان، ص ۱۵، چاپ قریب)

۱۵. گلستان، چاپ قریب، باب سوم، ص ۱۲۳ و ۱۲۴ حکایت درویشی را شنیدم که به غاری در نشسته بود... و در بوستان:

گر انصاف خواهی سگ حق شناس
به سیرت به از مردم ناسناس

(تواضع/ ص ۱۲۴)

۱۶. هر آن کس که جور بزرگان نبرد
نسوزد دلش بر ضعیفان خرد

(تواضع/ ص ۱۳۳)

۱۷. خداوند از آن بنده خرسند نیست
که راضی به قسم خداوند نیست

(بوستان/ ۶ قناعت/ ۱۵۴)

۱۸. زنده پیر کهن بر مگرد
که کار آزموده بود سالخورده

در آرند بسنیاد روئین ز پای
جوانان به شمشیر و پیران به رای

قدیمان خود را بیفزای قدر
که هرگز نیاید ز سرورده غدر

چو خدمتگزار است گردد کهن
حق سالیانش فراموش مکن

گر او را هر دم دست خدمت بجهت
ترا بر کرم همچنان دست هست

۱۹. گمان کی برد مردم هوشمند
که در سرگزانی است قدر بلند

از این نامورتر محلی بیجوی
که خوانند خلقت پشندیده خوی
نه گر چون تویی بر تو کبر آورد
بزرگش نینینی به چشم خرد

اگر هست مرد از هنر بهره ور
هنر خود بگوید ز صاحب هنر

اگر مشک خالص تو داری، مگوی
ورت هست خود فاش گردد به کوی

به سوگند گفتن که زر مخری است
چه حاجت محک خود بگوید که چیست

۲۰. گلستان، داستان شهادی که گیسوان بافته است و قصیده ای از انوری را احتمال کرده است.

(گلستان، باب اول، ص ۵۳، چاپ قریب)

۲۱. از قصیده ای به مطلع:
خوشت عمر دریا که چارودانی نیست

پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست
(کلیات سعدی، ص ۶۸۷، چاپ مصفا)

۲۲. به شیرین زبانی برد گوی
که پیوسته تلخی برد تند خوی

تو شیرین زبانی ز سعدی مگیر
ترشروی را گو به تلخی بمیر

باب تواضع بوستان/ ۱۲۰

به پیرویزن معرفت بیخته
به شهید ظرافت در آمیخته

درشتی و ترمی بهم در به است
چو فاسد که جراح و مرهم نه است

۲۳. چو دیدم که جهل اندرو محکست
خیال محال اندرو مدغمست

نیازستم از حق دگر هیچ گفت
که حق زاهل باطل نباید نهفت

(بوستان، داستان سومات)

۲۴. دلایل قوی باید و منوی
نه رگ های گردن به حجت قوی

(بوستان، تواضع/ ۱۱۵)

۲۵. چو خود را قوی حال بینی و خوش
به شکرانه بار ضعیفان بکش

(بوستان، تواضع/ ۱۲۲)

کسان برخورند از جوانی و بخت
که با زیردستان نگیرند سخت

(بوستان، باب اول، ص ۲۶)

من آن کس نیم کز غرور چشم
ز بیچارگان روی درهم کشم

(بوستان، تواضع/ ۱۱۷)

۲۶. تو خود را گمان برده ای بر خرد
انسانی که بر شد دگر چون پُرد

(بوستان، تواضع/ ۱۲۸)

۲۷. زهتیار عاقل نزیید که دست
زند بر گریبان نادان مست

هنرور چنین زندگانی کند
جفا بیند و مهربانی کند

(بوستان، تواضع/ ۱۲۷)

نه آیین عقل است و رای و خرد
که دانایا قریب مشعبد خورد

(تواضع/ ۱۳۵)

۲۸. بوستان، باب اول، ص ۲۸، چاپ قریب.

۲۹. بوستان، ص ۱۳ و بازمی گوید:
طریقت جز این نیست درویش را

که افکنده دارد تن خویش را
بلندیت باید تواضع گزینی

که آن بام را نیست سلم جز این
(تواضع/ ۱۱۱)

ز مفرور دنیا ره دین مجوی
خدا بینی از خویش بین مجوی
(تواضع/ ۱۱۱)

۳۰. قرآن کریم، سوره لقمان «۳۱» آیه ۳۳.
۳۱. بیهقی، المحاسن والمساوی، ص ۲۶۴.
۳۲. بوستان: گمان کی برد مردم هوشمند
که در سر گزانی است قدر بلند
از این نامورتر محلی مجوی
که خواناتد خلقت پسندیده خوی
نه گر چون تویی بر تو کبر آورد
بزرگش نیستی به چشم خرد
(تواضع/ ۱۱۱ و ۱۱۲)

چو نتوان بر افلاک دست آختن
ضرور است پا گردش ساختن
(بوستان، رضا، ۱۳۸)

به عزت همرآن کو فرورتر نشست
بخواری نیفتد ز بالا به پست
(تواضع/ ۱۱۵)

۳۳. بوستان (داستان سونمان)
۳۴. خداوند از آن بنده خرسند نیست
که راضی به قسم خداوند نیست
(فتاوت، باب ۱۵۲/۶)

۳۵. به چنگ آرد و یا دیگران نوش کن
نه بر فضل دیگران گوش کن
چو مردان ببر رنج و راحت رسان
مغنت خورد دسترنج کسان
زرافشان چو دنیا بخواهی گذاشت
که سعدی زرافشان اگر زر نداشت
هنر باید و دین و فضل و کمال
که گاه آید و که رود جاه و مال
(فتاوت/ ۱۵۷)

کسان بر خوردند از جوانی و بخت
که با زیردستان نگیرند سخت
(بوستان/ ۲۶)

نه نمم به مال از کسی به ترست
خر ار جبل اطلس بیوشد، خرسست
(تواضع/ ۱۱۷)

نه از معرفت باشد وعقل و رای
که بر ره کند کاروانی سراسی
(۱۵۵، فتاوت)

نداشت چشم بصیرت که گرد کرد و نخورد
ببرد گوی سعادت که صرف کرد و بداد
(مواعظ سعدی، ص ۱۶)

و گلستان باب اول، چاپ قریب، ص ۵۶: «حکایت کسی مزده پیش
انوشیروان عادل آورد...»
۳۶. طریقت جز این نیست درویش را
که افکنده دارد تن خویش را
(تواضع/ ۱۱۱)

تکبر کند مرد حشمت پرست
نداند که حشمت به حلم اندر است
(تواضع/ ۱۲۴)

کسان مرد راه خدا بوده اند
که بُرجاس تیر بلا بوده اند
کلاه تکبر بینداختند
به تاج معانی سر افراختند
(تواضع/ ۱۲۶)

۳۷. ره این است سعدی که مردان راه
بمژت نکرده در خود نگاه
از آن بر ملایک شرف داشتند
که خود را به از سنگ نهنداشتند
(تواضع/ ۱۳۳ و ۱۳۴)

۳۸. جز آن کس ندانم نکو گوی من
که روشن کند بر من آهوی من
(تواضع/ ۱۳۵)

به از من کس اندر جهان عیب من
نداند بجز عالم السفسب من
(تواضع/ ۱۲۶)

۳۹. گلستان، باب اول، چاپ قریب، ص ۴۸: «طالبی را حکایت
کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و...»
پسندیده خویشان جاوید نام
تطاوار نکرده بر مال عام
(بوستان/ ۲۶)

۴۰. گلستان، در سیرت پادشاهان، باب اول، ص ۲۵، حکایت
«سرهنگ زاده»
۴۱. فرورتن بود هوشمند گزین
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین
(بوستان/ ۱۳۶)

نداند که ما را سر جنگ نیست
وگرنه مجال سخن تنگ نیست
(بوستان/ ۱۳۸)

۴۲. گلستان، شایده گیوان بافت به صورت علویان.../۵۳
۴۳. گرت نهی منکر برآید ز دست
نشاید چو بی دست و پایان نشست
(تواضع/ ۱۱۸)

۴۴. مودت اهل صفا... گلستان باب دوم ص ۶۱.
۴۵. اطاعت و بندگی راستین، بوستان - تسلیم/ ۱۵۲.
۴۶. گلستان، حکایت «طایفه نژدان عرب...» باب اول، ص ۲۱.
۴۷. «عاقلی را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزینه سلطان
آباد کند...» باب اول، ص ۴۲.
۴۸. گلستان، حکایت «یکی از سران هارون الرشید...»/۵۲ باب
اول.
۴۹. گلستان، حکایت «یکی از صاحبان زور آزمایی را دید...»
باب دوم، ص ۹۰ و ۹۱.
۵۰. گلستان، باب اول/ ۵۴ - حکایت فرزند هارون.
۵۱. گلستان، باب اول/ ۲۵ - «یکی را از ملوک عجم حکایت کنند...»
۵۲. گلستان، ص ۳۵: «راستی موجب رضای خداست...»
۵۳. شدالازاری فی خط الاوزار، ص ۴۶۱ تا ۴۶۳.
۵۴. قرآن کریم، سوره «الرعد» آیه ۱۷.
۵۵. سعدی، بوستان، چاپ قریب، ص ۱۱۱.
۵۶. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۲۶.
۵۷. محمد بن منور، اسرار التوحید، ص ۲۲۵. چاپ دکتر ذبیح الله
صفا.
۵۸. سعدی، بوستان، چاپ قریب، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.
۵۹. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۴۵.
۶۰. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۵۰.
۶۱. رسائل جامع، ج ۱، ص ۱۵۹.
۶۲. ابوحیان توحیدی، البصائر والذخائر، ص ۲۲۰.
۶۳. فیض القدر، ج ۵، ص ۳۷۷.
۶۴. فیض القدر، ج ۶، ص ۲۳۹.
۶۵. بوستان، ص ۲۲ و ۲۳، چاپ قریب.
۶۶. بوستان، ص ۲۰۷، چاپ قریب.
۶۷. تذکرة الاولیاء عطار، ۱/۶۷.
۶۸. تمهیدات عین القضاة ۲۲۱-۲۲۳.
۶۹. الهی نامه عطار ۱۳۸/۹.
۷۰. تمهیدات ۲۲۴/۵، ۲۲۸/۹.
۷۱. احیاء علوم الدین، غزالی (ج ۳، ص ۳).
۷۲. احیاء علوم الدین، غزالی (ج ۳، ص ۳).

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. البصائر والذخائر، لایحی حیان التوحیدی، حقه وعلق علیه
احمد امین - السید احمد صفر، الطبعة الاولى، القاهرة ۱۲۷۳ هـ -
۱۹۵۳ م، مطبعة لجنة التألیف والترجمة والنشر.
۳. احیاء علوم الدین غزالی (چهار مجلد).
۴. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، چاپ دکتر مصفا.
۵. بوستان سعدی، چاپ عبدالعظیم قریب، ۱۳۲۷ شمسی.
۶. تحفه ساسی تألیف سام میرزای صفوی به تصحیح و مقابله
وحدید دستگردی ۱۳۱۴ هـ.ش. - طهران - مطبعة ارمغان.
۷. تذکرة الاولیاء عطار.
۸. تمهیدات عین القضاة، چاپ دکتر عقیف عسیران.
۹. حدائق السحر فی دقائق الشعر تألیف رشیدالدین محمد عمری
کاتب بلخی معروف به وطواط به تصحیح عباس اقبال، ۱۳۰۸ هـ.
ش.
۱۰. دیوان قاتنی چاپ سنگی به کوشش محمدتقی معرفت، شیراز.
۱۱. دیوان حسن وثوق (وثوق النوله).
۱۲. رسائل جامع.
۱۳. شدالازاری فی خط الاوزار عن زوار المزار به تصحیح محمد
قرزویی و عباس اقبال.
۱۴. صناعات ادبی تألیف مرحوم استاد جلال الدین همایی.
۱۵. فیض القدر فی شرح جامع الصغیر.
۱۶. کلیات سعدی چاپ دکتر مظاهر مصفا.
۱۷. گلستان سعدی چاپ عبدالعظیم قریب.
۱۸. المحاسن والمساوی بیهقی.
۱۹. دیوان الخطیبه به شرح ابن السکیت و السکری و السجستانی،
تحقیق: نعمان امین طه - جامعه قاهره ۱۹۵۸ م - ۱۳۷۸ هـ.ق.
■ مآخذ مقاله:
ذکر جمیل سعدی، ص ۳۴۹ - ۳۴۸.

